

بررسی زمینه های تاریخی ناامنی در مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران

قاسم فتاحی (نویسنده مسئول)

پژوهشگر تاریخ و مدرس دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

دکتر امیر تیمور رفیعی

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، محلات، ایران

چکیده

هدف اصلی این پژوهش بررسی زمینه های تاریخی ناامنی در مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران است. این مقاله در صدد است، به این پرسش پاسخ دهد که زمینه های تاریخی بروز ناامنی در مرزهای شرقی و جنوب شرقی کشور چگونه فراهم آمده و نقش و تاثیر سیاست های استعماری دولت انگلیس در جدا سازی بخش های بزرگی از سرزمین های ایران در مناطق شرق و جنوب شرق ایران چه بوده است؟ این تحقیق یک تحقیق کیفی است و روش انجام پژوهش تحلیل اسنادی بوده که به منظور گردآوری داده ها برای پاسخ گویی به سوالات پژوهش، اسناد و مدارک مرتبط با موضوع مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. شیوه جمع آوری اطلاعات به شیوه فیش نگاری است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می دهد که وضع کنونی مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران که حاصل جنگ ها و ستیزه های متعدد و قراردادهای و حکمیت ها و داوری های مختلف است، نتیجه ی نا آگاهی دولت مردان ایران و طمع ورزی و سلطه طلبی استعمارگران انگلیسی است، که مشکلات عدیده ای را به وجود آورده و در صورت عدم تبیین راهبرد های مناسب می تواند وحدت و همبستگی و انسجام ملی کشور را با چالش روبرو کرده و تهدیداتی را علیه امنیت ملی به وجود آورد.

واژگان کلیدی: ایران، استعمار، انگلیس، قاجاریه، مرزها.

مقدمه

در عهد قاجاریه با توجه به شکل ساختار قدرت سیاسی در ایران و نیز شرایط نظام بین الملل، دخالت های خارجی در امور داخلی ایران مشکلات و موانع بسیاری را بوجود آورد. در این دوره با توجه به رقابت سه کشور استعماری فرانسه، روسیه و انگلستان در زمینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی، کشور ایران اهمیت و موقعیت استراتژیکی مهمی پیدا کرد. ظهور ناپلئون در فرانسه و تلاش آن کشور برای ضربه زدن به منافع رقیب خویش یعنی انگلستان در مستعمرات و طرح نقشه لشکرکشی به هندوستان از طریق ایران باعث توجه همزمان سه کشور استعماری روسیه، فرانسه و انگلیس به ایران از اوائل حکومت قاجاریه شد.

انگلستان به سرزمین ایران و بنادر جنوبی آن به چشم راه هایی برسرراه هند و چین می نگریست و از نظر روس ها ایران تنها کشور مطلوب برای دست یافتن به دریاهای آزاد بود. موقعیت سرزمین ایران حرکات استعمارگران روسی و انگلیسی را شدت می بخشید.

رقابت سیاسی این دو نیروی استعمارگر در مسیر مشترک حمایت از نهادهای کهن حکومتی، حفظ وضع موجود سیاسی، حمایت از اعیان و اشراف، ایجاد اغتشاش و تحریکات در نواحی مختلف ایران تعریف شده بود که در نتیجه آن، با تضعیف حکومت مرکزی، بخش عظیمی از سرزمین های حاشیه ای از پیکر سرزمین ملی ایران جدا گشت.

با تشکیل حکومت قاجاریه، از یک سو پادشاهان این سلسله در تلاش بودند تا تسلط خود را بر مرزهای شرقی کشور گسترش دهند و از سوی دیگر توجه دولت انگلیس به بلوچستان و مرزهای جنوب شرقی کشور، به عنوان کمربند دفاعی جنوب غربی هندوستان موجب تقابل سیاست دو کشور شد.

دولت انگلیس از زمان پادشاهی فتحعلی شاه قاجار همزمان با تهدید روسیه در مرزهای افغانستان تا تشکیل حکومت پهلوی همواره برای حفظ منافع استعماری خود در هندوستان، اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس تلاش کرده و زمینه های تضعیف نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران را در بخش های شرقی کشور را فراهم آورده و در این راه از ابزارهای مختلف از جمله تحریک و

اغوای افغان ها و قبایل ساکن در منطقه، ایجاد تفرقه و اختلاف و درگیری های نظامی و حتّی حمله ی نظامی علیه دولت مرکزی ایران، بهره گرفته است.

انگلیسی ها که پس از سال ها مبارزه با رقیبان، توانسته بودند دست آنان را از هندوستان کوتاه نموده کنترل تجارت و سیاست در هندوستان را به دست بگیرند. برای امنیت بخشیدن به سرحدات آن، مصمم بودند مناطق حائل را در مرزهای شمال غربی هندوستان تشکیل دهند و از این زمان است که سیاست استعماری انگلیسی ها در این ناحیه از ایران آغاز شد.

تحولات مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران در دوران فتح علی شاه و محمد شاه قاجار قاجار

در نخستین سال های سلطنت فتح علی شاه (۱۲۵۰ - ۱۲۱۲ ه.ق. / ۱۸۹۸ - ۱۸۳۵ م.) ایران در پیوندی نزدیک با سیاست های توسعه طلبانه ی کشورهای اروپایی قرار گرفت. ایران به خاطر بحران ها و جنگ های داخلی و همچنین به دلیل موقعیت جغرافیایی و ویژگی های اقتصادی کانون رقابت سه کشور روسیه و انگلیس و فرانسه شده بود. فرانسه عصر ناپلئون می کوشید راه زمینی را جهت دستیابی به هندوستان هموار سازد و برآن کشور تسلط یابد. انگلستان هم به خاطر منافع استعماری که در شبه قاره هند داشت نمی توانست به ایران بی اعتنا باشد. انگلیسی ها از توجه ناپلئون به ایران به وحشت افتادند، زیرا در آن زمان گمان می رفت که ناپلئون پس از اشغال مصر در سوریه و ترکیه کنونی پیش رفته و از راه ایران - افغانستان و بلوچستان به هند حمله نماید. (هاپکرک، ۱۳۷۹: ۳۹) از سوی دیگر امپرتوری روسیه نیز با بهره وری از قدرت گسترده خود یورش های توسعه طلبانه ای را به ایران آغاز نمود. علاوه بر حضور روسیه در منطقه، راهبرد تاریخی آن کشور برای رسیدن به آب های گرم نیز انگیزه ای بود که دولت انگلیس را برای پاسداری از مرزهای آن کشور بیش از پیش مصمم تر می کرد. (نورایی: ۱۳۸۶ انگلستان با تضعیف ایران می خواست با ایجاد یک افغانستان مستقل به عنوان سد حائل میان روسیه و هند طرحش عملی گردد. (روح زنده، ۱۳۸۴: ۴۷)

پس از آغاز تجاوزات روسیه به ایران و انضمام گرجستان به خاک روسیه، فتح علی شاه برای به دست آوردن گرجستان با ناپلئون امپراتور فرانسه متحد شد و عهدنامه فین کشتاین (۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م.) بین دو کشور به امضاء رسید انگلستان پس از تلاش های نافرجام در بر هم

زدن اتحاد ایران و فرانسه سرانجام پس از عهد شکنی ناپلئون و عقد قرارداد تیلست میان فرانسه و روسیه سرهار فورد جونز نماینده دولت انگلیس در سال ۱۸۰۹م. معاهده مجمل را با ایران منعقد نمود و موفقیت های بزرگی نصیب انگلستان شد. در همان سال انگلستان هیاتی به ریاست مونت استورات الفینستون از ماموران کمپانی هند شرقی را به کابل فرستاد و او موفق شد قراردادی بر ضد کشورهای ایران و فرانسه با شاه شجاع منعقد نماید. (فرخ، ۱۳۱۴: ۴۸) سه سال بعد سرگوراوزلی نماینده دولت انگلستان در ۲۹ صفر سال ۱۲۲۷ه.ق. ۱۲/مارس ۱۸۱۲م. عهدنامه مودتی در دوازده فصل با دولت ایران به امضا رسانید.

در فصل ششم این قرارداد دولت انگلستان تعهد می کرد که در جنگ میان ایران و افغان ها مداخله نکرده و بی طرفی خود را رعایت نماید. در معاهده قطعی که دو سال بعد در سال ۱۲۲۹ ه.ق. ۱۸۱۴م. منعقد شد هم به موضوع بی طرفی انگلیس در جنگ ایران با افغان ها تصریح شده بود. (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۵۷)

پس از پایان جنگ های ایران و روسیه و امضای معاهده ترکمن چای در سال ۱۲۴۳ه.ق. ۱۸۲۷م. که پیامدهایی چون نابسامانی اوضاع کشور، تنزل حیثیت شاه پس از شکست از روسیه، تشدید رقابت بین شاهزادگان قاجار در جانشینی پدر [فتحعلی شاه]، نگرانی مردم از حضور خارجیان در ایران (آوری، ۱۳۷۷: ۹۹) را به دنبال داشت. دولت مردان ایران تصمیم گرفتند تا مرزهای شرقی ایران را به نواحی اصلی آن گسترش دهند. لردکرزن می نویسد: «به راستی که ایران نمی تواند از نظر دور بدارد که آن چه در حال حاضر منطقه غربی افغانستان است در ادوار طولانی تاریخ، خراسان شرقی به شمار می رفته است و شهریاران و نایب السلطنه ها و حکام ایرانی بر هرات فرمانروایی می کرده اند و افرادی در آن حدود زندگی می کنند که بیشتر سنت و آداب ایرانی و قیافه ایشان را دارند و حائل و مانع طبیعی نیز بین آن منطقه و مشهد نیست.» (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۲: ۶۹۶)

اما انگلیسی ها در این زمان تصور می کردند که «دولت ایران هر قدمی به سمت هندوستان برمی دارد، به طور قطع به اشاره دولت روسیه است.» (هنت، ۱۳۲۷: ۳؛ به نقل از سپاهی، ۱۳۸۸: ۲۸۸) و این تصور از آنجا ناشی می شد که بعد از امضای معاهده ترکمان چای دولت روسیه نفوذ زیادی

در ایران به دست آورده بود و انگلیسی ها تصمیم ایران به پیشروی در مرزهای شرق را زمینه سازی برای حضور روس ها در مرزهای هندوستان می دانستند. خطر دیگری که در این زمان به نظر انگلیسی ها از جانب ایران متوجه هندوستان بود، اقدام ایرانیان در مقابل کمک خواهی ساکنان هندوستان بود و آنچه موجبات پیشبرد اهداف انگلیسی ها را تا حدودی فراهم می کرد، عدم تسلط و حضور کم رنگ دولت مرکزی ایران در مرزهای شرقی از دوره فتحعلی شاه بود. اگر چه این عدم تسلط به معنای چشم پوشی ایران از نواحی شرقی و جنوب شرقی کشور نبود و این هدف در پاسخ فتح علی شاه به «زمان شاه» حاکم افغان که با اعزام نماینده ای تقاضای واگذاری خراسان را نموده بود کاملاً هویداست. شاه در جواب فرستاده زمان شاه دستور داد بنویسند: «عزم همایونی این بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را به وضعی که در زمان پادشاهی صفوی بوده است برگرداند.» (هایپرک، ۱۳۷۹: ۱۲۲) با توجه به پاسخی که شاه ایران در مقابل امیر افغان نوشت پیداست که دولتمردان ایران قصد داشته اند حدود ایران را به نزدیکی رود سند برسانند، اما شروع جنگ با روسیه و گرفتاری نیروهای ایران در نواحی شمال، برای چندین سال مانع از تحقق این هدف گردید. (سپاهی، ۱۳۸۸: ۲۸۹ و ۲۸۸)

اگرچه در کلیه پیمان هایی که در فاصله سال های ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۴م. میان ایران و انگلستان منعقد گردید انگلیسی ها همواره هرات را جزو لاینفک ایران شناختند. اما همین که ناپلئون شکست خورد و انگلیسی ها توانستند پس از بیست سال نفس راحتی بکشند سیاست خود را تغییر دادند و تصمیم گرفتند هرات و بلوچستان را از ایران جدا سازند و حریم امنیتی جدیدی برای هندوستان به وجود آورند و به منظور اجرای این سیاست شروع به تحریک و اغوای افغان ها علیه ایران نمودند. یکی از کانون های عمده این تحریکات شهر تاریخی هرات بود. هرات از دیر باز بخشی از خاک ایران بوده است و از زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی از نواحی خراسان ایران بود ولی پس از انقراض سلسله صفوی مدت کوتاهی مستقل شد، تا این که نادرشاه افشار مجدداً این شهر را تسخیر کرد. پس از قتل نادر هرات تحت حکمرانی احمد خان ابدالی که در افغانستان حکومت مستقلی تشکیل داده بود درآمد. پس از مرگ احمد خان، پسرش تیمور و نوه اش زمان شاه به

ترتیب به حکومت رسیدند و وحدت افغانستان کم کم از بین رفت و هر قسمت آن به دست حکمران جداگانه ای افتاد. (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۷۹)

در دوره حکومت قاجاریه دولت انگلستان برای حفظ مستعمره خویش هندوستان، از خطر توسعه طلبی رقیبان کوشید تا با جدا کردن هرات از ایران این شهر را به صورت یک دژ دفاعی بر سر راه هندوستان درآورد. از این رو یک رکن مهم از ارکان مهم سیاست خارجی بریتانیا این شد که از سقوط شهر هرات و افتادن آن به دست ایرانی ها جلوگیری کند، آن هم درست در زمانی که زمامداران ایران برای جبران اراضی از دست رفته خود در آذربایجان و قفقاز متوجه هرات و سیستان می شدند. (رایت، ۱۳۵۹: ۲۴۶)

پس از خاتمه جنگ های ایران و روسیه، انگلیسی ها که در صدد بودند تا هر چه زودتر افغانستان را به صورت حد فاصل و حریم امنیت هندوستان در آورند. بنابر این در میان قبایل افغانی شروع به تبلیغ علیه ایران نمودند و ماجرای جنگ های قفقاز و شکست های ایران را در میان افغان ها شایع کردند تا به آن ها ثابت کنند که با حمایت انگلستان قادر خواهند بود در مقابل دولت ایران مقاومت ورزند. فتح علی شاه نیز که پس از پایان دوره دوم جنگ های ایران و روسیه متوجه شورش ایالات شرقی کشور شده بود. در سال ۱۲۴۷ه.ق. / ۱۸۳۱م. عباس میرزا ولیعهد را مأمور سرکوبی یاغیان نمود. عباس میرزا توانست خراسان و سیستان و بلوچستان را آرام کند و امنیت را در سراسر این صفحات برقرار سازد. (بینا، ۱۳۴۸، ج ۱: ۲۵۵ و ۲۵۴) سپس عباس میرزا به دلیل خودداری کامران میرزا حاکم هرات در پرداخت خراج سالانه، فرزندش محمد میرزا را مأمور تسخیر هرات نمود که در نهایت به دلیل کارشکنی های دولت انگلیس و مرگ ناگهانی عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ه.ق. / ۱۸۳۲م. با امضای یک معاهده صلح دایر بر قبول حاکمیت ایران مساله فیصله یافت. یک سال و نه روز پس از مرگ عباس میرزا، فتحعلی شاه در روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الآخر سال ۱۲۵۰ه.ق. در اصفهان درگذشت و جنازه اش را به قم منتقل و در این شهر به خاک سپردند. (نفیسی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۶۰) و نوه اش محمد میرزا به پادشاهی رسید.

محمد شاه پس از رسیدن به سلطنت به دلیل عهد شکنی کامران میرزا حاکم هرات در پرداخت موجب دولت ایران و بد رفتاری با شیعیان هرات و رفتار خصمانه وی نسبت به ایران و حمله به سیستان درصدد حمله به هرات و تسخیر این شهر برآمد. (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۸۴-۸۰) این تصمیم محمد شاه با تشویق و حمایت روسیه و مخالفت شدید انگلیس روبه روشد و دولت انگلیس برای بازداشتن پادشاه قاجار از این اقدام، دست به تحریکاتی در مناطق مختلف ایران زد ولی این اقدامات مانع از اجرای اراده شاه نشد. (بینا، ۱۳۸۴، ج ۲: ۵۱)

انگلستان از تصمیم دولت ایران در خصوص فتح هرات بسیار نگران بود، بخصوص که از دخالت و تحریک روسها در این امر آگاهی داشت. یادداشت سرهانی آلیس به پالمستون نگرانی دولت انگلیس را بخوبی روشن می نماید:

« اعزام قشون ایران به افغانستان باعث خواهد شد که نفوذ روسیه در آستانه امپراتوری ما ظاهر شود و دیگر بعد از این ایران نمی تواند برای ما محل دفاع از هندوستان باشد، بلکه اولین پایگاه حمله به مستملکات ما خواهد بود.» (بایگانی وزارت خارجه فرانسه (تفلیس)، پرونده دوم، ص ۳۷۱؛ به نقل از تاج بخش، ۱۳۶۲: ۲۷۸)

محمد شاه و ارتش تحت فرماندهی او در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷م. / ۱۲۵۲ه.ق. بدون برخورد با مانع مهمی به اطراف هرات رسید و شهر را محاصره نمود.

مدافعین شهر به کمک پاتینجر و مستشاران انگلیسی مقاومت شدیدی نشان دادند و محاصره هرات ده ماه به طول انجامید. در طول این مدت سیمونیچ و مک نیل وزرای مختار روسیه و انگلیس هم به اردوی محمد شاه ملحق شده بودند و اولی سعی در تشویق و دومی کوشش در انصراف محمد شاه به ادامه محاصره هرات داشت. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۵۳) خطر سقوط شهر هرات سبب شد تا هیأت نمایندگی انگلستان ایران را ترک کند و دولت انگلستان نیروئی برای تصرف جزیره خارک گسیل دارد. (آربری و دیگران، ۱۳۸۵: ۵۸۸)

محمد شاه که خود را در برابر حریف نیرومندی می دید و از سوی دیگر هیچ کمک و مساعدتی از جانب روس ها دریافت نکرد، در نهم سپتامبر سال ۱۸۳۸م. / ۱۲۵۴ه.ق. دست از محاصره هرات برداشت و پس از انتشار اعلامیه ای که در آن واقعیت جنگ هرات تشریح شده بود به تهران

مراجعت کرد و بدین ترتیب زمینه مساعد برای مداخله گسترده انگلستان در افغانستان فراهم گردید. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۵۳)

با وجود رفع محاصره هرات تحریکات دیگری علیه محمد شاه صورت گرفت که دست انگلیسی ها در همه آنها مشهود بود؛ از جمله این تحریکات به حمایت انگلیسی ها از طغیان آقاخان محلاتی در کرمان و تهدید او به فعالیت برای جدائی بلوچستان از ایران می توان اشاره کرد. آقاخان با جعل چند فرمان حکومتی به نام محمد شاه به طرف کرمان حرکت کرد. (سپهر، ۱۳۸۵: ۳۵۱) وقتی تلاش های اولیه برای اجرای این نقشه ناکام ماند در آخرین سال های حکومت محمدشاه ۱۲۶۲ه.ق. / ۱۸۴۶م. انگلیسی ها تلاش کردند با ترفند پایه گذاری فرقه ای جدید آقاخان را مأمور بلوچستان نمایند. بی تردید علت اصلی حمایت انگلیسی ها از آقاخان استفاده از او برای گذاشتن نخستین سنگ بنای کمربند حفاظتی هند بود. انگلیسی ها از سال ها قبل اجرای چنین نقشه ای را دنبال می کردند، جدائی بلوچستان و واگذاری حکومت این ناحیه به آقاخان را نقطه شروع مناسبی برای ایجاد کمربند حفاظتی هندوستان می دیدند و عدم تسلط دولت مرکزی بر بلوچستان آنها را به انجام موفقیت آمیز این نقشه امیدوار می کرد. (سپاهی، ۱۳۸۸: ۲۹۲)

معاهده پاریس و جدائی هرات و افغانستان از ایران در عهد ناصرالدین شاه

محمد شاه در ششم شوال سال ۱۲۶۸ه.ق. از دنیا رفت و فرزندش ناصرالدین میرزا در ۲۲ ذیقعده همان سال با عنوان ناصرالدین شاه به تخت سلطنت نشست و میرزاتقی خان فراهانی (امیر نظام) را خلعت داد و به بزرگترین القاب کشور یعنی اتابک اعظم مفتخر ساخت. (بینا، ۱۳۴۸، ج ۲: ۱۴۸) در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، امیرکبیر با سیاست مدارای بسیار توانست تا حدی اعتماد دولت انگلیس را نسبت به نظریه دولت خود درباره هرات جلب نماید و آن دولت را متقاعد کند که دولت ایران خیال تسخیر هرات را ندارد، و فقط تأکید کرده بود که باید هرات مستقل باقی بماند و دولت ایران نخواهد گذارد آن ایالت به دست قدرت دیگری بیفتد. اما پس از قتل امیرکبیر و صدرات میرزا آقاخان نوری این روال تغییر کرد و در نهایت منجر به جنگ ایران و انگلیس شد. دلایل این امر اولاً بخاطر ارتباط خاص میرزا آقاخان با انگلیسی ها بوده ثانیاً رابطه دوستانه ای که انگلیسی ها با دوست محمدخان حاکم کابل از رجب ۱۲۷۱ه.ق. / مارس ۱۸۵۵م. برقرار کردند

دولت ایران را متقاعد کرده بود که دوست محمدخان، هرات را به تحریک انگلیسی ها خواهد گرفت، و بالاخره فوت یار محمدخان حاکم هرات در سال ۱۲۶۸ه.ق. و لشکرکشی کهندل خان حاکم قندهار به سوی هرات بر وخامت اوضاع می افزود. (اتحادیه، ۱۳۵۵: ۱۲۲ و ۱۲۱)

این جریانات دولت انگلستان را در مورد سرنوشت هرات بیمناک کرد و برای آنکه منافع آن دولت در هند به خطر نیفتد، مایکل کاردار انگلیس در تهران به میرزا آقاخان نوری فشار آورد که دولت ایران سندی را امضاء کند و رسماً متعهد شود که نظری نسبت به هرات ندارد در اثر فشار انگلیس و اصرار صدر اعظم نوری، ناصرالدین شاه در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳م. / ۱۲۶۹ه.ق. این تعهد را پذیرفت. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۷۲) اما امیردوست محمدخان پس از تصرف قندهار به فکر فتح هرات افتاد و اراضی هرات را به تصرف خود درآورد.

بزرگان هرات و شاهزاده محمد یوسف قصد تصرف هرات را از طرف امیر دوست محمدخان به سمع اولیای ایران رسانیدند و خبر قتل و غارت سیستان و بلوچستان به وسیله یکی از پسران دوست محمدخان به تهران رسید. (بینا، ۱۳۴۸، ج ۲: ۲۴۱) ناصرالدین شاه در صدد برآمد قبل از آن که هرات به دست دوست محمدخان بیفتد آن شهر را نجات دهد و لذا به سلطان مراد میرزا حسام السطنه والی خراسان دستور داد در رأس ارتشی عازم هرات گردد. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۷۳) دولت انگلستان که از این اقدام شاه بسیار ناراضی بود درصد نشان دادن واکنش برآمد و در مدت کوتاهی روابط بین دو کشور تیره شد. در ۳۰ مارس ۱۸۵۵م. معاهده پیشاور بین حکومت انگلیسی هند و دوست محمدخان علیه ایران منعقد گردید و انگلیسی ها سعی کردند با تهدید و تخویف ایرانیان و توسل به بهانه های گوناگون مانع لشکرکشی ایران به هرات گردند. حمایت سرچالز موری وزیر مختار انگلستان از یک نفر ایرانی به نام میرزاهاشم خان نوری و استخدام وی در سفارت انگلیس باعث تشدید بحران شد. (طلوعی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۵۹)

دولت انگلستان که از اقدامات پردامنه خود برای ممانعت ایران از لشکرکشی به سمت هرات و اشغال آن شهر نتیجه ای نگرفته بود و در هر قدم مواجه با شکست شده بود تصمیم گرفت تمام قول و قرارها و عهدنامه ها را زیر پا گذارد و رسماً بادولت ایران از در جنگ درآید. (بینا، ۱۳۴۸ ج ۲: ۲۵۲)

حکومت هند انگلیس که سیاست پیش دستی را برای اجرای مقاصد و نيات استعماری خود در ایران همیشه اعمال می کرد پیش از آن که قوای ایران هرات را تصرف کنند، به تهیه مقدمات حمله به سواحل ایران پرداخت و در ۲۶ سپتامبر سال ۱۸۵۶م./۱۲۷۲ه.ق. نیروی دریائی و تفنگداران بومی و انگلیسی ساکن بمبئی به دستور فرماندهی کل هندوستان به طرف آبهای ایران حرکت کردند و یک ماه بعد اولتیماتوم دولت انگلیسی هند به فرخ خان وزیر مختار ایران در دربار عثمانی از طریق سفیر انگلیس در آن کشور تسلیم شد. (شمیم، ۱۳۷۱: ۲۲۷) به دنبال این اولتیماتوم، ناوگان انگلیس در خلیج فارس به ایران تجاوز نمود و جزیره خارک و بوشهر را تسخیر کرد و سواحل خلیج فارس و حتی محمره (خرمشهر) را مورد تهدید قرارداد. شاه به اصرار صدراعظم نوری که ظاهراً با انگلیس تبانی داشت و به هر حال خود را متعهد به اجرای مصالح آنها در اجتناب از دخالت در امور هرات می دانست، حسام السلطنه را که در هرات استقرار یافته بود به تخلیه هرات الزام کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۱۳)

در هر حال با میانجی گری روسیه و فرانسه ناصرالدین شاه که ملاحظه کرد قادر نیست با انگلستان به جنگ پردازد و نمی تواند امیدی هم به مساعدت کشورهای دیگر داشته باشد، به نیروهای ایرانی دستور ترک مقاومت داد و تقاضای صلح نمود و در اواخر نوامبر ۱۸۵۶م. /۱۲۷۳ه.ق. فرخ خان امین الملک را مأمور در بار عثمانی کرد تا در آنجا از سفیر انگلیس شرایط صلح را جویا شود.

لرد استرانفورد سفیر انگلستان در باب عالی شرایط بسیار سنگینی برای انعقاد معاهده صلح ارائه داد که از جمله تخلیه هرات و تعهد رسمی مبنی بر عدم مداخله در امور آن ایالت، تحویل بندر عباس به امام مسقط، عزل صدراعظم نوری و اجازه افتتاح کنسول گری های انگلیس در شهرهای مهم ایران بود.

وقتی فرخ خان این پیشنهادات را به تهران فرستاد ناصرالدین شاه زیر بار نرفت و فرخ خان به دستور شاه عازم فرانسه شد و با میانجی گری ناپلئون سوم مذاکرات صلح بین فرخ خان و لرد کاولی سفیر انگلیس در پاریس آغاز گردید. (مهردوی، ۱۳۶۴: ۲۷۶ و ۲۷۵) و در نهایت کار به صلح

انجامید و معاهده ای موسوم به معاهده پاریس در چهارم مارس ۱۸۵۷م. / ۱۲۷۳ ه.ق. بین ایران و انگلیس به امضاء رسید که فهرست مندرجات آن به شرح زیر است:

فصل اول - صلح و مودت، فصل دوم - تخلیه خاک ایران، فصل سوم رها کردن اسیران جنگی، فصل چهارم - عفونامه، فصل پنجم - تخلیه هرات و افغانستان، فصل ششم - ترک دعاوی سلطنتی بر هرات و افغانستان - عدم مداخله ایران در امور افغانستان - استقلال هرات و افغانستان - اهتمامات دوستانه انگلیس در صورت بروز اشکالات ما بین مملکت ایران و مملکت هرات و افغانستان - اهتمامات دولت انگلیس در منع بروز اشکالات ما بین ایران و ممالک افغانستان، فصل هفتم - اقداماتی که در صورت تجاوز بسرحد ایران بعمل می آید، فصل هشتم - دریاب رها کردن اسرای طرفین، فصل نهم - قنسول های دولتیین حقوق دول کامله الوداد تبعه و تجارت طرفین، فصل دهم - معذرت خواهی - پذیرائی وزیر مختار انگلیس در تهران، فصل یازدهم - دعاوی تبعه انگلیس هند بر علیه دولت ایران - دعاوی تبعه ایران با دولت علیه - دعاوی اشخاصی که در تحت حمایت انگلیس هستند بر دولت علیه ایران، فصل دوازدهم - شرایط راجع به عدم حمایت دولت انگلیس از اشخاصی که مستخدم سفارت و قونسولگری نیستند - حقوق دول کامله الوداد، فصل سیزدهم - تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس - تجدید قرارداد ۱۸۵۱، فصل چهاردهم - ترک مخاصمه و برداشتن عساکر انگلیس از خاک ایران - آذوقه و فصل پانزدهم تاریخ مبادله عهدنامه در بغداد. (محمود، ۱۳۵۳، ج ۲: ۶۹۵ و ۶۹۴)

در نهایت طبق عهدنامه ای که در ۴ مارس ۱۸۵۷م. / ۱۲۷۳ ه.ق. بین فرخ خان و لردکاولی به امضاء رسید صلح بین دو دولت برقرار گردید و انگلیسی ها متعهد شدند قوایشان را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج سازند و اسرای جنگی ایران را آزاد کنند. در مقابل دولت ایران متعهد گردید بی درنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرفنظر کند و در امور داخلی آن کشور هیچ گونه دخالتی ننماید. دو دولت حق افتتاح کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیت شناختند و قرار شد با امام مسقط هم ترتیبی درباره اجاره بندرعباس داده شود. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۷۶)

با امضای عهدنامه صلح پاریس مسأله هرات که مدت بیش از نیم قرن توجه سلاطین قاجار را به خود جلب کرده بود برای همیشه پایان پذیرفت و استقلال کشور افغانستان پایه گذاری شد. دولت ایران و سلاطین سلسله قاجار که از بدو تأسیس این سلسله تا انعقاد معاهده ترکمان چای ۱۸۲۸م./۱۲۴۳ه.ق. زمانی با پشتیبانی دولت فرانسه و مدتی با حمایت دولت انگلیس سرگرم جنگ با روس ها بودند بالاخره با امضای پیمان ترکمان چای و دولت روسیه تزاری به هدف خود نائل آمد. از آن تاریخ به بعد تا سال ۱۸۵۷م. یعنی تا امضای معاهده پاریس زمامداران دولت ایران بر سر مسأله هرات و افغانستان که از طرف دولت روسیه پشتیبانی می شد با سیاست دولت انگستان مشغول مبارزه بودند و به این ترتیب سلاطین سلسله قاجار و زمامداران ایران چه در جنگ بر علیه روس ها و چه در حین مبارزه با انگستان بر سر مسأله هرات بلا اراده و مانند مهره ای در دست سیاست مداران دو دولت نیرومند روس و انگلیس هدف و مسیر خود را تغییر می دادند. پس از آن که دولت انگلستان نقشه ماهرانه خود را برای انتزاع هرات به موقع اجرا گذاشت و معاهده پاریس را به دولت ایران تحمیل نمود از آن به بعد از در صلح با ایران در آمد و بقیه دوران حکومت ناصرالدین شاه را با تحمیل امتیازات سپری ساخت، به طوری که می توان گفت ضرر و خسارت این امتیازات برای دولت و ملت ایران بدتر از خساراتی بود که ایران در جنگ های روس و لشکرکشی های به سمت هرات متحمل شده بود. (بینا، ۱۳۴۸، ج ۲: ۲۷۴-۲۷۲)

جدایی بخش هایی از سیستان و بلوچستان از ایران و فراهم شدن زمینه های ناامنی

با انعقاد قرارداد استعماری پاریس (۴ مارس ۱۸۵۷م./۷ رجب ۱۲۷۳ه.ق.) بخش مهمی از نواحی شرقی ایران جدا شد و به دولت انگلستان فرصت داد، تا در بخش جنوبی آن به اعمال نفوذ خود شدت دهد تا کمربند حائل ایران و هندوستان در منطقه ی بلوچستان استحکام بیشتری یابد. کشیدن خطوط تلگرافی از بغداد به هندوستان بسیاری از خوانین و سران بلوچ را که به ضعف و ناتوانی دولت مرکزی ایران واقف بودند، اسیر و وابسته به انگلستان کرد. به طوری که در آغاز دوره ی قاجاریه چندین خان و سردار بر بلوچستان حاکمیت یافتند و هر یک از آنان در توافق نسبی با رقابت و زد و خورد وابستگی قرار داشتند و امنیت و آرامش را از مردم منطقه سلب کرده بودند و دولت مرکزی ایران هم در ناتوانی و ناآگاهی به سر می برد. (تکمیل همایون، ۱۳۸۷: ۱۱۷)

قوای نظامی روسیه نیز در سالهای گرفتاری انگلیسی ها در ایران و افغانستان، فرصتی به دست آورده از دشت های وسیع گذشته خودشان را به محل کوی تپه رسانیده بودند. آنجا را که تصرف می کردند تا سرخس راهی نبود و به آسانی می توانستند خودشان را پشت دروازه هرات برسانند. در این تاریخ دولت انگلیس موضوع هرات و افغانستان را بین خود و ایران حل شده می دانست، ولی توجه انگلستان در این ایام به چندین ایالت ایران بود، سیستان و بلوچستان، خلیج فارس و خوزستان. مقصود این بود که تا می تواند نفوذ خود را در این نواحی زیاد کند تا دیگران نتوانند در آنجاها اختلال کنند.

در آن هنگام که امیر دوست محمدخان با پول و اسلحه انگلستان مجهز شد و به طرف هرات حرکت کرد، یک عده افغانی هم مأمور شدند در سیستان اغتشاش کنند. دولت ایران براساس فصل ششم عهدنامه پاریس از دولت انگلیس خواست تا از مزاحمت افغان ها در سیستان جلوگیری شود ولی دولت انگلیس از هر اقدامی خودداری می کرد. (محمود، ۱۳۵۳، ج ۳: ۸۹۴ و ۸۹۵)

انگلیسی ها که برای جلوگیری از پیشروی روس ها در آسیای مرکزی و نزدیک شدن به هند، مانع افغانستان را کافی نمی دانستند و در جستجوی سنگرهای دیگری بودند، سعی در جدائی قسمت هایی از نواحی شرقی ایران و یا برقراری نفوذ خود در آن مناطق داشتند و در اجرای این برنامه قسمتی از سیستان و بلوچستان مطمع نظرآنان قرار گرفت. (مدنی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۷۰) بررسی اسناد نشان می دهد که اهمیت استراتژیک بلوچستان مساله ای نبود که از دید کارگزاران و مسئولین ایرانی پنهان بماند. چنانکه در تلگراف های ارسالی توسط کاشف الدوله - کارپرداز ایران در بمبئی - و کاشف السلطنه - جنرال فنسول ایران در بمبئی - ضمن شرح سیاست های انگلیس در سرحدات شمالی و غربی هندوستان، به دخالت های انگلیس در تغییر سرحدات مرزی ایران در بلوچستان، سیستان و خراسان اشاره شده است. (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۱۷ق. صندوق ۱۵، پوشه ۵)

انگلیسی ها زمانی که متوجه شدند قادر به جلوگیری از پیشروی روس ها در آسیای مرکزی نیستند اولاً صحرای بزرگی را که بنام بلوچستان انگلیسی معروف است با شهرهای کویته و قندرها و بدون برخورد با هیچ مانعی تصرف کردند. ثانیاً در ۱۸۷۷م. هندوستان را رسماً مستعمره خود

نمودند و دفاع از شبه قاره را خود به عهده گرفتند. ثالثاً طبق معاهده صلح گندمک روابط خارجی افغانستان را از طریق حکومت هند به خود اختصاص دادند. رابعاً سیاست دخالت و نفوذ در امور داخلی ایران را تشدید نمودند. در این هنگام دولت ایران به شدت ناتوان و در مقابل تجاوزات و دخالت های دو قدرت بزرگ قادر به نشان دادن هیچ گونه عکس العملی نبود. بنابراین ناصرالدین شاه در ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۱م. / ۱۲۹۹ه.ق. با امضای پیمان سرحدی آخال از کلیه دعاوی ایران نسبت به ترکستان و ماوراءالنهر صرفنظر نمود و رود اترک به عنوان مرز بین دو کشور شناخته شد. بعداز قرارداد ترکمان چای در پیمان آخال ضربه مهلک دیگری به تمامیت ارضی ایران وارد شد و سرحدات شمالی ایران تقریباً به حدود فعلی محدود شد. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۸۷ و ۲۸۶)

شورش بزرگ مردم هند علیه انگلیسی ها در سال ۱۸۵۷م. / ۱۲۷۴ه.ق. و ضرورت ایجاد یک ارتباط تلگرافی با هندوستان، سبب شد تا انگلیسی ها امتیاز کشیدن خطوط تلگرافی را در سال ۱۲۷۹ه.ق. / ۱۸۶۲م. با دولت ایران به امضاء رساند به نوشته ی محمود «رشته سیم تلگراف بارشته سیاست انگلیس در ایران مربوط می باشد، چه از هر محلی که سیم تلگراف عبور می کرد، نفوذ دولت انگلیس در آنجا برقرار می شد» (محمود، ۱۳۵۳، ج ۲: ۷۸۴)

با آن که دیپلماسی ایران قدرت لازم را نداشت، اما بیش و کم پس از قضیه ی خطوط تلگراف به دسیسه های پشت پرده و عیان انگلستان وقوف یافته بود. (تکمیل همایون، ۱۳۸۷: ۱۱۸)

کشیدن خطوط تلگراف از بلوچستان و نادیده گرفتن حقوق ایران در این منطقه موجب گردید دولتمردان تصمیم به گسترش دایره نفوذ خود در بلوچستان بگیرند اما پیشروی نیروهای ایران در شرق کشور با مخالفت انگلیسی ها روبرو شد. (سپاهی، ۱۳۸۸: ۲۹۵)

در اینجا بی مناسبت نیست تا به پیشینه حاکمیت ایران بر بلوچستان از عهد افشاریه به این سو اشاره ای داشته باشیم :

در سال ۱۷۳۹م. / ۱۱۵۲ه.ق. نادرشاه افشار بلوچستان را تسخیر و ناصرخان براهوئی را به سمت حکمران آن ایالت منصوب کرد. پس از قتل نادرشاه، ناصرخان نسبت به احمد شاه درانی اظهار اطاعت نمود ولی پس از چندی استقلال خود را اعلام کرد و مدت ها بلامنازع در آن منطقه

حکومت می کرد. با مرگ ناصرخان در سال ۱۷۹۵م. بلوچستان صحنه هرج و مرج ممتد و طولانی بین روسای عشایر بلوچ گردید. در زمان محمد شاه دولت ایران توانست آن ایالت را ضمیمه خاک خود نماید؛ ولی وقتی انگلیسی ها صحرای بزرگی را که در جنوب غربی هند واقع و به بلوچستان انگلیس مشهور بود تصرف نموده و با ایران همسایه شدند چون مرزهای آن منطقه مشخص نبود، به فکر تعیین خط مرزی برآمدند. در سال ۱۸۶۴م. ژنرال سرفردریک گلداسمیت اولین مدیر تلگرافخانه انگلیس در ایران به دستور دولت متبوع خود و به منظور حفظ استان مرزی کلات، باب مذاکره را با دولت ایران برای تعیین خط مرزی در بلوچستان افتتاح کرد. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹۵)

اساس سیاست دولت انگلیس در این ایام، روی این پایه است که از تجاوزات دولت روس جلوگیری شود و نفوذ آن به سرحدات هندوستان نرسد، و محل هایی که باید قشون انگلیس از روس ها دفاع کند، افغانستان، سیستان و بلوچستان است، پس این محل ها باید کاملاً در اختیار دولت انگلیس گذاشته شده باشد. این است که افغانستان تحریک می شود به ایالت سیستان ادعا کند؛ خان کلات تحریک می شود به بلوچستان تجاوز کند. (محمود، ۱۳۵۳ج ۳: ۹۳۲) در آن زمان سیاست مداران و سربازان و دیپلمات های انگلیس لاقلاً در یک نکته متفق بودند و آن این که سیستان و بندرهای خلیج فارس برای بریتانیا اهمیت حیاتی دارد و چنانچه روس ها در صدد تصرف بقیه مملکت برآیند انگلیس ها باید در نگهداری جاهایی که گفته شد بکوشند. (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۳۸۷)

در سال ۱۲۸۰ ه. ق. دولت انگلیس به بهانه ی این که می خواهد از راه خشکی خط تلگرافی به هندوستان بکشد تقاضای تحدید حدود بلوچستان را کرد، سرگلداسمیت به بلوچستان آمد و سرحد فاصل کرمان و کلات را از سیستان تا کوهک به میل خود تعیین نمود و به کوهک استقلال داد. دولت ایران این دخالت بی جا را قبول نکرد و مسأله مسکوت ماند. (ساسانی، ۱۳۵۲: ۲۰)

مذاکرات در این باره مدتی به طول انجامید تا این که در سال ۱۸۷۰م. / ۱۲۸۷ ه. ق. کمیسونی با شرکت نمایندگان دولت ایران و استان کلات و گلداسمیت تشکیل و گلداسمیت را مامور تحدید سرحدات بلوچستان کرد. گلداسمیت مرزهای بین دو کشور را از خلیج گواتر تا کوهک مشخص

نمود و نقشه آن را به تصویب ناصرالدین شاه رسانید که قسمتی از مرزهای کنونی بین ایران و پاکستان را تشکیل می دهد. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹۶)

سیستان از نظر انگلیسی ها دارای ارزش فراوان سوق الجیشی بود و «تصرف آن اقدام مقدماتی مهمی خواهد بود برای پیشروی همه جانبه به سوی هند یا افغانستان.» (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۳۸۷) در مورد سیستان که اصولاً متعلق به ایران بوده و به وسیله احمد شاه درانی ضمیمه افغانستان شده بود، ناصرالدین شاه مکرر از دولت انگلستان تقاضا نمود میانجی گری کرده استرداد آن را از افغان ها بخواهد. اما دولت انگلیس جواب می داد سلطنت شاه ایران را در سیستان به رسمیت نمی شناسد و بنابراین نمی تواند در این موضوع مداخله کند. پس از آنکه تکلیف مرزهای بلوچستان تعیین شد دولت انگلیس اعلام کرد که حاضر به قبول حکمیت در مورد سیستان می باشد. ناصرالدین شاه و «شیرعلی» امیر افغانستان با این پیشنهاد موافقت کردند و ژنرال گلداسمیت به عنوان حکم تعیین گردید. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹۶)

ژنرال گلداسمیت در حکم داوری خود بین سیستان اصلی و سیستان بیرونی فرق گذاشته بود. او سیستان اصلی را نیزار واقع در شمال کانال اصلی در جنوب معین کرده و این ناحیه در آن موقع به وسیله رود هیرمند در طرف شرق محدود بود؛ این قسمت که در حدود ۹۵۰ میل مربع مساحت و ۴۵ هزار نفر جمعیت داشت، به ایران واگذار شد.

سیستان رویی یا ناحیه ای که در ساحل راست رود هیرمند بود به افغانستان داده شد. از نقطه ای که کانال اصلی نزدیک به سد بزرگ موسوم به بند سیستان شروع می شود، سرحد اعلام شده تا کوه ملک سیاه امتداد پیدا می کند. (سایکس، ۱۳۶۹: ۵۲۱)

پس از خاتمه کار کمیسیون حکمیت و به محض مراجعت هیات های طرفین از بلوچستان، ابراهیم خان حاکم بلوچستان که از اصل تشکیل کمیسیون و تعیین سرحدات ناراضی بود به اشغال و تصرف کوهک پرداخت. (سالار بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

زیرا در واقع ژنرال گلداسمیت سرحدات شرقی ایران را از خلیج گواتر تا کوهک و سپس از ملک سیاه کوه تا شمال سیستان تعیین کرده و بین این دو ناحیه صحرائی بود به طول پانصد کیلومتر و در شمال سیستان نیز صحرای دیگری بنام دشت هشتادان وجود داشت که مورد اختلاف بود.

تصرف کوهک مورد اعتراض انگلیس قرار گرفت و اختلاف بین دو کشور برسر کوهک و دشت هشتادان در حدود بیست سال ادامه داشت. تا این که در سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۶ ه.ق.) در اثر مساعی سر هنری درامندولف وزیر مختار فعال انگلیس در تهران دولت مزبور با تشکیل کمیسیون حکمیت دیگری موافقت که کمیسیون مزبور تحت ریاست ژنرال مک لین انگلیسی تشکیل شد و طی نظریه ای که در ۱۸۹۱ م. / ۱۳۰۹ ه.ق. داد، دشت هشتادان را بین ایران و افغانستان تقسیم کرد.

در اثر استعفای مک لین، یک افسر دیگر انگلیسی به نام کنل توماس هولدیج به ریاست کمیسیون تعیین شده و وی کوه میرجاوه را سرحد شرقی ایران و هند تعیین کرد و به این ترتیب مسأله مرزهای شرقی ایران خاتمه یافت که اکنون نیز به همان صورت می باشد. یک سال بعد از خاتمه کار کمیسیون هولدیج، رود هیرمند مسیر خود را به طرف خاک افغانستان تغییر داد و این امر تشکیل کمیسیون دیگری را به ریاست کنل مک ماهون ایجاب کرد؛ این کمیسیون بین سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ م. / ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ ه.ق. مشغول کار بود و سرانجام سرحد ایران و افغانستان را مانند سابق از ملک سیاه کوه تا بند سیستان و از آنجا در امتداد رود هیرمند تا نقطه ای که رودخانه به دو شعبه تقسیم می شود تعیین کرد به این ترتیب مسأله ای به نام آب هیرمند که جهت آبیاری سیستان جنبه حیاتی دارد به وجود آمد. (مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹۷ و ۲۹۶)

این گونه تقسیمات مرزی خود منشاء اختلافات بعدی بود که تا پایان دوره قاجاریه در عصر پهلوی ادامه یافت.

استمرار اختلافات مرزی با آن که با سه چهار حکمیت از سوی ایران و افغانستان برای رفع اختلافات و مشکلات مرزی رضایت داده شد؛ اما به دلایل متعدد سیاسی که ریشه در سلطه گری و استعمار انگلستان داشت آرامش کامل مرزی پدید نیامد. (اسکندری، ۱۳۸۸: ۱۱۱)

با جدایی این مناطق از خاک ایران علاوه بر اینکه دیوار دفاعی هندوستان کامل شد، مقاصد سیاسی انگلستان و بهره برداری دراز مدت استعمارگران را نیز برای سالیان دراز تامین کرد. به گونه ای که ما هم اکنون شاهد حوادث گوناگون در مرزهای بلوچستان هستیم که همگی توسط انگلیسی ها از سال ها پیش طراحی شده بود. (ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۵۳۵)

نتیجه گیری

رقابت کشور های استعماری، فرانسه ، روسیه و انگلیس بر سر هندوستان انگلیسی ها را بر آن داشت تا با ایجاد مناطق حائل، معابر دسترسی به هند را کنترل نمایند. در دوره ی قاجاریه به علت دیپلماسی ضعیف پادشاهان قاجار و عدم تسلط دولت مرکزی بر مناطق شرقی ایران، دولت انگلستان برای حفظ هند با اعمال قدرت سیاسی و نظامی گاه آشکار و گاه پنهان مرزهای شرقی ایران از شمالی ترین نقطه تا محل تلاقی سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان و از آنجا تا خلیج گواتر در دریای عمان را بر اساس منافع وخواسته های خود تعیین کرده است.

ازجمله مؤثرترین ابزارهای جدائی و تعیین هویت سرزمینی دولت ها، مرزها می باشد خطوط مرزی همان گونه که می تواند نقش بارزی را در یکپارچگی ایفا نماید، چنان چه تعیین آنها براساس منافع سیاسی قدرت های بزرگ خارجی و بدون توجه به شرایط نژادی، زبانی ، قومی و تاریخی ساکنان انجام گردد، به شاخص عمده ای در ایجاد زمینه های بی ثباتی بدل خواهد شد. مرزهای ایران همراه با تحولات بین المللی در دو قرن نوزدهم و بیستم و با کاهش قدرت سلسله قاجار روندی انقباضی داشته است؛ بخش های وسیعی از ایران در شمال شرق جدا شده و به تصرف امپراتوری های مجاور- روسیه و انگلیس - در آمده است. این روند انقباضی به وسیله عهدنامه های معروف گلستان (۱۸۱۳م.) ، ترکمن چای(۱۸۲۸م.) ، آخال(۱۸۸۸م.)، پاریس(۱۸۵۷م.)، ارز روم (۱۸۴۶م.) و نیز پروتکل ها و صورتجلسات مربوط نمود یافته است.

این گونه تقسیمات مرزی خود منشاء اختلافات بعدی بود که تا پایان دوره قاجاریه در عصر پهلوی ادامه یافت. استمرار اختلافات مرزی با آن که با سه چهار حکمیت از سوی ایران و افغانستان برای رفع اختلافات و مشکلات مرزی رضایت داده شد اما به دلایل متعدد سیاسی که ریشه در سلطه گری و استعمار انگلستان داشت آرامش کامل مرزی پدید نیامد.

بنابراین می توان گفت دولت انگلستان نقش تعیین کننده ای در مرزهای جنوب شرقی ایران داشت و تمام تلاش خود را برای جدایی بلوچستان از ایران به کار برد و سرانجام موفق به جدایی نیمی از بلوچستان از ایران شد و بخشی از مرزهای خاوری ایران را به عنوان نخستین نمونه های خطوط مرزی جدید به وجود آورد.

در یک جمع بندی کلی می توان گفت اساس سیاست خارجی دولت انگلستان را نه پایبندی به معاهدات و عهدنامه های دوستی و مودت بلکه منافع استعماری آن کشور تشکیل می داده و این امر صدمات جبران ناپذیری به وحدت و تمامیت ارضی کشور ما وارد کرده است. به گونه ای که ما هم اکنون شاهد حوادث گوناگون در مرزهای شرقی و جنوب شرقی کشور هستیم که به نظر می رسد همگی توسط انگلیسی ها از سال ها پیش طراحی شده بودند.

منابع و مأخذ

۱. آبروی، آوج و دیگران (۱۳۸۵). تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کمبریج). ترجمه احمدآرام، تهران، امیرکبیر، چ پنجم.
۲. آوری، پیترو (۱۳۷۷). تاریخ معاصر ایران (از تأسیس تا انقراض سلسه قاجاریه)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی، چ چهارم.
۳. اتحادیه، منصوره (۱۳۵۵). گوشه هائی از روابط خارجی ایران، تهران، آگاه.
۴. اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (۱۳۱۷ق.)، صندوق ۱۵، پوشه ۵.
۵. اسکندری، حسین (۱۳۸۸). «نقش انگستان در شکل گیری مرزهای شرقی ایران». مجموعه مقالات همایش ایران واستعمار انگلیس. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
۶. اعتماد سلطان، محمد (۱۳۷۵). «امنیت و ثبات اجتماعی در برنامه های آمایش سرزمین، ایجاد قطب های جدید اقتصادی و سیاسی جابجایی جمعیت»، مجموعه مقالات همایش توسعه و امنیت عمومی، جلد دوم، تهران، وزارت کشور.
۷. بردبار، احمدرضا (۱۳۸۸). «انگلیس و نقض حاکمیت ملی و تمامیت اراضی ایران»، مجموعه مقالات همایش ایران واستعمار انگلیس، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
۸. بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم دولت ها و هراس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. بینا، علی اکبر (۱۳۴۸). تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد ۲ و ۱، تهران، دانشگاه تهران.
۱۰. تاج بخش، احمد (۱۳۶۲). سیاست های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، تهران، اقبال.
۱۱. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۷). «بالکانیزاسیون استعماری در بلوچستان»، مجموعه مقالات همایش گذری بر تاریخ بلوچستان، زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۱۲. حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی ایران، تهران، سمت.
۱۳. رایت، دنیس (۱۳۵۹). ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه لطف علی خنجی، تهران، امیرکبیر.
۱۴. روح زنده، جمیله (۱۳۸۴)، گذری بر تاریخ روابط سیاسی ایران و افغانستان: از اوایل قاجاریه تا ظهور پدیده طالبان، تهران، صبحدم.

۱۵. زرین کوب، عبد الحسین (۱۳۷۸). روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران، سخن.
۱۶. ساسانی، خان ملک (۱۳۵۲). دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، هدایت، چ دوم.
۱۷. سالار بهزادی (۱۳۷۲). بلوچستان در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۷۷ قمری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۸. سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۸). «بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار»، مجموعه مقالات همایش ایران و استعمار، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
۱۹. سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰). تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، افسون، چ هفتم.
۲۰. سپهر، محمد تقی لسان الملک (۱۳۸۵ق.). ناسخ التواریخ، به تصحیح و حواشی محمد باقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۲۱. شمیم، علی اصغر (۱۳۷۱). ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، علمی، چ سوم.
۲۲. طلوعی، محمود (۱۳۸۱). هفت پادشاه، جلد ۱، تهران، نشر علم، چ سوم.
۲۳. فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی افغانستان، تهران، روح.
۲۴. کاظم زاده، فیروز (۱۳۷۱). روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم.
۲۵. عسکری، محمود (۱۳۸۷). «نقد سیاست جغرافیایی و بازخوانی ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران»، تهران فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۰.
۲۶. علوی، نصرت خاتون (۱۳۹۳). «نقش انگلیس در جدایی بلوچستان از ایران در دوره قاجار»، دو فصلنامه کهن روزگار، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۹۳.
۲۷. کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۷۳). ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران علمی و فرهنگی، چ چهارم.
۲۸. محمود، محمود (۱۳۵۳). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، جلد های ۱ و ۲ و ۳، تهران، اقبال، چ چهارم.

۲۹. مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۹). تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، جلد ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۳۰. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۶۴). تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، تهران، امیرکبیر، چ سوم.

۳۱. نفیسی، سعید (۱۳۶۸). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ۲ جلد، تهران، بنیاد، چ هشتم.

۳۲. هاپکرک، پیتر (۱۳۷۹). بازی بزرگ، ترجمه رضا کامشاد، تهران، نیلوفر.

۳۳. نصیری مقدم، محمد نادر (۱۳۷۴). گزیده ی اسناد سیاسی ایران و افغانستان، تهران، وزارت امور خارجه.

۳۴. هنت (۱۳۶۲). جنگ ایران و انگلیس، تهران، دنیای کتاب.

